



بررسی اهمیت ارتباط با گذشته هنر ایرانی در گفت و گو با آرزو شهدادی

باید به نقطه‌ای از گذشته وصل شویم

آرزو شهدادی متولد ۱۳۵۵ است و دیپلم و کارشناسی گرافیک دارد. خودش می گوید کمی دیر از گرافیک دست کشیده و به نقاشی روی آورده اما مسیری را که دنبال می کند نوعی مکاشفه شخصی در دنیای هنر برای رسیدن به آرامش درون می داند. با او درباره ارتباطش با گذشته هنر ایران و تأثیر این ارتباط در کارش صحبت کرده ایم.



از اندیشه مهاجرت تا دلخوشی به ریشه ها

من زمانی به فکر مهاجرت از ایران افتادم و حتی اقدام کردم اما خب خدا را شکر نشد! در آن دوره تمام انرژی و سرمایه خودم را برای مهاجرت خرج کردم اما پذیرفته نشدم. حالا از این بابت خیلی خوشحالم. چون روزی فکر می کردم که اتفاق خوب، بیرون از من و جایی دیگر است، اما حالا می بینم که می خواهم در ایران زندگی کنم. در دوره ای مثل کسی که احساس بی کسی و بی پشتوانگی می کند همیشه دنبال شباهت هایی بین خودم و اجدادم می گشتم تا اینکه این شباهت ها را پیدا کردم و حالا به آنها خیلی دلخوش هستم! من فهمیدم که شباهت زیادی بین کار من و نگارگری است. از زمانی که این ارتباط را یافتم مثل این بود که قوم و خویش تازه ای پیدا کرده ام. احساس ریشه دار بودن کردم. بخش اعظم این درک را مدیون دکتر بابک بهپور هستم که هنوز هم استاد من هستند و در دوره ای که تاریخ معاصر را با ایشان می گذراندم نگاه من را به این ارتباط باز کردند و باعث شدند که من متوجه شوم خیلی خوشاوند دارم. حالا احساس می کنم که خیلی به گذشته هنر ایران وصل هستم. یک استاد خوب می تواند چنین شناختی را به شما بدهد و این کار ارزشمندی است.

زیبایی شناسی مینیاتور و مترهای زمانه ما

من از زمانی که کار نقاشی را شروع کرده ام مشخصات کار خودم را می شناختم اما مشخصات کار هنرمند نگارگر را آنقدر که باید نمی شناختم. وقتی به این مختصات بی بردم متوجه شدم که نگارگری ویژگی هایی دارد که من همان ها را در کارم استفاده می کنم بی آنکه بدانم. ویژگی های نگارگری بخشی از خصلت ما ایرانی هاست؛ ویژگی هایی که شما در هنر غرب نمی بینید. این شناخت کمک کرد تا به یکباره اندازه گیری های زیبایی شناسی من به هم بخورد. چشم باز کردم و دیدم از یک زمانی برای ما مشخص کرده اند که در هنر چه چیزهایی درست است و چه چیزهایی را نباید استفاده کنیم. از آن زمان ما ناخودآگاه زیبایی های خودمان را دیگر ندیدیم و به متر و معیارهایی متوسل شدیم که می گفت کار خوب فقط باید این طور باشد و بس! متوسل شدیم به سبک ها و روش های دور و فاصله دار از خودمان.

باطن و مؤلفه های هویتی ما

من در خودم و نگارگری شباهت های زیادی دیدم. مثل اهمیت دادن به جزئیات. برای من پرداختن به جزئیات خیلی مهم است، چرا که همراه با این پرداختن، فکر می کنم. من فکر می کنم آن هنرمند نگارگر قدیم هم همین روش را داشته است. در هنر ایرانی از جزء به کل حرکت می کنیم اما در هنر غربی این کل است که اهمیت دارد. قطع آثار نگارگری کوچک است. اغلب به من توصیه می شد که چرا کارهای بزرگ نمی کشم. چرا روی بوم کار نمی کنم. درست است که برای خودم دلایلی داشتم اما زمانی که با نگارگری بیشتر آشنا شدم فهمیدم که اصلا در قطع بزرگ، نگارگری معنا و توجیهی ندارد، آن موقع بود که انگار پشتوانه و قدرت تازه ای پیدا کردم. فهمیدم باید قطعی را دست بگیرم که بتوانم به بهترین نحو به جزئیات بپردازم. شمانمی توانید مینیاتور را روی بیلورد ببرید. اصلا بی معنا می شود. باید به نگارگری نزدیک شوید تا زیبایی آن را ببینید. این ویژگی نگارگری و نقاشی قدیمی ایرانی است. هرچقدر نزدیک تر می شوید چیزهای بیشتری به دست می آورید. برخلاف هنر غربی که اغلب با فاصله گرفتن است که زیبایی خودش را آشکار می کند. نمی خواهم مقایسه با ارزش گذاری کنم اما وقتی به چیزی رجوع می کنید و خودتان را در گذشته و تاریخ پیدا می کنید احساس خوبی دارید. این خصوصیت ها در دی ان ای ما وجود دارد و نمی توان آنها را نفی کرد بلکه باید از آنها استفاده کرد. نکته دیگری که من در نگارگری دیدم، آهستگی است. روند کشیدن این آثار زمان بر است. تأمل و آهستگی در خلق آنها مؤلفه مهمی بوده است. پدران ما این اعتقاد را داشته اند که هر چیزی از درون و باطن باشد، در نهایت روی ظاهر منعکس می شود. می گفتند که صفای خط از صفای دل است. پس به تزکیه خیلی اعتقاد داشتند، یعنی می گفتند هرچقدر تزکیه داشته باشید می توانید ظاهر بهتری داشته باشید. همان بحث فرم و محتوا است به شکلی دیگر. در نقاشی ایرانی صورت ظاهر باید با باطن ارتباط داشته باشد و صفای ایرانی که بخشی از هویت ماست در آن منعکس شود. البته به شرطی که نقاش این گذشته را درست بشناسد. از روی همین ویژگی های هویتی است که می توانیم بگوییم یک نقاشی، کاریک آرتیست ایرانی است یا نه. باید در این آب و هوا زندگی و آسمان اینجا را تجربه کرد تا بتوان هنرمند ایرانی شد. مؤلفه های زندگی ایرانی خیلی پررنگ است و وقتی از آنها فاصله می گیرید تازه متوجه حضور آنها می شوید. از دلایل من برای انتخاب نقاشی همین بوده که بتوانم همین مؤلفه ها را که نمی توانم در موردشان صحبت کنم به تصویر بکشم.

در نقاشی ایرانی صورت ظاهر باید با باطن ارتباط داشته باشد و صفای ایرانی که بخشی از هویت ماست در آن منعکس شود. البته به شرطی که نقاش این گذشته را درست بشناسد. باید در این آب و هوا زندگی و آسمان اینجا را تجربه کرد تا بتوان هنرمند ایرانی شد

